

نوشته : عبدالحمید ابوالحمد

سیاست و تصمیم گیری

عرصه سیاست را خواه دولت بدانیم و خواه این عرصه را وسیع تر و یا محدودتر از پهنه دولت فرض کنیم ، گرفتن تصمیمات سیاسی به عهده یک نفر یا چند نفر است . اگر به تشکیلات سیاسی کشور نظر اندازیم ، ملاحظه می کنیم که از نظر حقوقی بین مراجع اخذ تصمیم سلسله مراتب وجود دارد که آنرا می توان به صورت هرمی نشان داد و در رأس هرم حق تصمیم گیری به یک نفر و یا به یک گروه کوچک محول شده است . مثلاً در رژیم ریاستی^۲ که مثال بارز آن ایالات متحده آمریکای شمالی است ، بالاترین مرجع اخذ تصمیم رئیس جمهور است . در رژیم پارلمانی^۳ مرجع اخذ تصمیم هیئت وزیران است ، کشور سوئیس و ایتالیا مثالهای خوبی برای نشان

۱ - درسورد مفهوم عرصه ر. ش به مقاله نویسنده در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی

شماره ۳ ص ۶ - ۴۲ .

۲ - رژیم ریاستی رژیمی است که در آن تفکیک قوا به طور مطلق در قانون اساسی پیش بینی شده است و اعضای قوه مقننه و ریاست قوه مجریه که در عین حال رئیس مملکت است ، بستگیماً از طرف مردم انتخاب می شود و قوه قضائیه هم مستقل از دو قوه دیگر است . هیچ یک از این سه قوه نسبت به دو قوه دیگر سلطه و امتیاز ندارند .

۳ - در رژیم پارلمانی تفکیک قوا به طور نسبی است به بیان دیگر بین قوا همکاری نسبی وجود دارد قوه مقننه حق دارد که قوه مجریه را ساقط کند و قوه مجریه هم به نوبه خود حق انحلال قوه مجریه را دارد برای اطلاع بیشتر از انواع رژیم های ریاستی ، پارلمانی و سوسیالیستی رجوع شود به رژیم های سیاسی اثر «موریس دوورژه» ترجمه صدرالحنفاطی ، تهران فرانکلین ۱۳۴۶ .

دادن مراجع تصمیم گروهی است. در رژیم سوسیالیستی که شوروی قدیم ترین مظهر آن است به موجب قانون اساسی تصمیم ها باید به طور جمعی گرفته شود و این وظیفه به عهده صدر هیأت رئیسه شورای عالی است.

دانستن این نکته که در یک گروه یا تشکیلات سیاسی، اخذ تصمیم از نظر حقوقی با چه مقامی است از نظر علم سیاست چندان مهم نیست و مطالعه چنین بحثی در صلاحیت حقوق و به ویژه حقوق اساسی است.

هدف علم سیاست بررغم قالبها و چهار چوب های حقوقی توجه به واقعیت زندگی سیاسی است. علم سیاست به ماسی آموزد که تا چه حدی در عمل این قالب ها رعایت شده اند. ولی مسئله مهم در بحث حاضر دانستن این نکته است که شخصیت های سیاسی تا چه اندازه در شکست یا پیروزی جریانات سیاسی مؤثرند؟ به بیان دیگر آیا شخصیت های سیاسی مجری و نماینده تمایلات گروه و طبقه خاصی اند و یا این که حوادث و جریانات سیاسی تحت الشعاع اهمیت و نفوذ شخصیت های سیاسی قرار دارد؟ پاسخ قاطع و کاملاً قانع کننده درباره این مسئله وجود ندارد و ارزش تمام پاسخ ها نسبی است و مانند هر مسئله سیاسی دیگر آمیخته با پیشنهادی هائی است.

درباره مسئله مورد بحث دو جریان فکری مهم وجود دارد. یک جریان فکری که از نیمه دوم قرن نوزدهم بیشتر به وسیله مارکسیست ها و سوسیالیست ها عمومیت پیدا کرده است و متکی به این پایه است که تاریخ دارای جهتی است و این جهت بررغم فراز و نشیب های کوتاه و موقتی به سوی تکامل است. مفهوم تکامل در این منظومه فکری عبارت از برافتادن هر گونه استثمار انسان از انسان است. ازین رفتن استثمار فردی و طبقاتی مقدمه ای خواهد بود برای ازین بردن همه قید و بند هائی که انسان را مقید و از خود بیگانه می سازد و تکامل واقعی در مرحله ای تحقق خواهد یافت که انسان از هر گونه قیود آزاد شود. طرفداران این نظریه تکامل را امری جبری می دانند و برای فرد اهمیت زیادی در تحقق این تکامل قایل نیستند. با این وصف

نباید فراموش کنیم که مدافعین این مکتب فکری بکلی منکر تأثیر اهمیت فرد در حوادث تاریخی نیستند و جریان دیگر فکری معتقد به اهمیت فرد در حوادث تاریخی و عرصه سیاست است.

بخش یک - نیروهای عمیق در سیاست

محور اصلی اغلب تواریخ و نوشته‌های قدیمی چه در شرق و چه در غرب قهرمانان بودند. قهرمانان حوادث تاریخی را می‌آفرینند و یک‌تنه بر تمام مشکلات پیروز می‌شوند. انبوه مردم وظیفه داشتند که در راه قهرمانان کشته شوند و در صورت زنده ماندن موظف بودند که باغریوهای شادی خود قهرمانان را تحسین کنند. «ایلیاد» هومر و شاهنامه فردوسی که هر دو از آثار مشهور و کلاسیک ادبیات جهانی‌اند اختصاص به زندگی قهرمانان دارد. فردوسی به روشنی گفته است:

سیاهی لشگر نیاید بکار
یکی مرد جنگی به از صد هزار

امروز اغلب تاریخ دانان، سیاست‌شناسان و جامعه‌شناسان عقیده دارند که شخصیت‌های سیاسی هر اندازه هم متنفذ باشند تصمیم‌های آنان تابع عوامل عمیق اجتماعی است. در این که چه عواملی از عوامل عمیق و مؤثر اجتماعی‌اند بین اندیشمندان و متخصصان علوم اجتماعی اتفاق نظر وجود ندارد. شرایط زندگی مادی و زیر بنای اقتصادی از طرفی، آرمان، امیدها و افکار گروهی از طرف دیگر عوامل اصلی و تعیین کننده امور سیاسی است.

حال اگر این عوامل اصلی را که به طور خیلی عام و در خطوط کلی نشان داده‌ایم در عرصه محدودتری مطالعه کنیم می‌توانیم سه سطح مختلف برای اعمال نفوذ و قدرت در نظر بگیریم:

اولاً - در بالای هر اجتماع متشکل نهاد‌های سیاسی دولتی مسئول قرار دارد. هر دولتی به علت امکانات و قدرتش از هر نهاد دیگر در داخل کشور اطلاعات و اخبار بیشتر و کامل‌تری در اختیار دارد. قدرت دولت تنها از وسائل مادی که در اختیار دارد ناشی نمی‌شود بلکه هر دولتی از نوعی قدرت معنوی که پشتیبانی

حکومت شوندگان است برخوردار است که به اعمال دولت و تصمیم های او جنبه مشروع می دهد و آنرا برحق می کند. دولت با اتکاء به این حقانیت است که برای اداره مملکت تصمیم هائی می گیرد.

تصمیم های دولت اعم از سهم و یا کم اهمیت در خدمت هدف یا هدف هائی است که آن هدف ها برای تأمین زندگی گروهی در یک قلمرو معین لازم است.

ثانیاً - در سطح پائین تر از دولت گروه های متشکل وجود دارند. این گروه ها را می توانیم به مفهوم وسیع کلمه، «گروه های ذینفوذ» بنامیم. این گروه ها ممکن است جنبه اقتصادی و مالی داشته باشند مثل شرکت های تجارتي و صنعتی و یا این که هدف های غیرمالی داشته باشند مثل جمعیت های مذهبی. احزاب هم از جهاتی جزء گروه های ذینفوذند و دارای برنامه های اقتصادی و مرام سسلکی و به ویژه سیاسی اند و هدفشان بدست گرفتن دولت و یا شرکت در قدرت دولتی است. در هر حال این گروه ها امکاناتی را که دولت دارد، ندارند ولی چون دارای هدفها و برنامه های مشخصی اند با تمام وسائلی که در اختیار دارند بر روی دولت فشار وارد می کنند تا دولت را در جهت هدف های خود منعطف کنند. لذا این گروه ها می توانند به عنوان علت تصمیمات سیاسی دولت و در عین حال به عنوان هدف های سیاسی مورد مطالعه قرار گیرند.

ثالثاً - در پائین هرم انبوه مردم قرار دارد. منظور از انبوه یا توده مردم توده غیر متشکل است که در جمعیت ها و یا احزاب عضو نیستند به طور کلی توده مردم

۱ - حقانیت و یا برحق بودن را نباید با قانونی بودن اشتباه کنیم برحق بودن یک قدرت عبارت از این است که آن قدرت از پشتیبانی مادی و معنوی حکومت شوندگان برخوردار است در این صورت مردم به دستورات قدرت حاکم اعم از این که قانونی باشد یا نباشد گردن می نهند. ولی قانونی بودن عبارت از این است که تصمیمات متخذ و دستورات مطبق با موازین قانونی باشد بدون توجه به اینکه قانون مورد استناد مورد قبول عامه هست یا نیست مثلاً استعمارگران تصمیمات خود را در کشورهای مستعمره مستند به قانون می کردند قوانینی که خودشان برای مردم کشور مستعمره وضع کرده بودند که از نظر مردم کشورهای مستعمره برحق و مشروع نبوده است.

از مسائل سیاسی خیلی کم اطلاع دارند و فاقد وسائل اعمال قدرت و نفوذ مستقیم اند. مسائل سیاسی برای آنان به صورت خیلی ساده و سطحی مطرح می‌شود. با این وصف این انبوه غیرمتشکل خواسته‌هایی دارند که اغلب اوقات متضادند و در بعضی موارد به صورت یکپارچه تجلی می‌کنند و برعکس گروه‌های ذینفوذ، شکل تأثیر انبوه مردم هماهنگ و با نقشه قبلی نیست. ولی این قدرت بی‌شکل در سواردی تبدیل به قدرت واقعی و قابل ملاحظه می‌گردد. مثلاً وقتی که این قدرت بی‌شکل خواسته‌های اقتصادی دارد و می‌خواهد به وضع زندگی خود بهبود بخشد و یا از منافع ملی و آزادی دفاع می‌کند مفهوم «افکار عمومی» به خود می‌گیرد. دولت و گروه‌های ذینفوذ می‌توانند بر روی افکار عمومی تأثیر بگذارند و آنرا در جهت‌هایی سوق دهند ولی به طور یقین افکار عمومی را نمی‌توان به طور دائمی و همیشه دستکاری کرد و آنرا مورد بازیچه قرارداد و تمام قراین نشان می‌دهد که در کشورهای استبدادی هم افکار عمومی برای مدت نامحدود قابل دستکاری نیست. دولتها می‌توانند که افکار عمومی را نادیده بگیرند، ولی این اقدام همیشه این خطر را دربر دارد که میزان نارضایتی‌ها را عایه دولت انباشته و تشدید کند و در طول زمان مبارزه با افکار عمومی و عکس‌العمل‌های آن غیرممکن می‌شود. نتیجه این که افکار عمومی را می‌توانیم در مقیاس وسیع علت تصمیمات سیاسی بدانیم.

در بحث حاضر تنها از تأثیر انبوه مردم و گروه‌های ذینفوذ بحث می‌کنیم چون مطالعه درباره نهاد‌های دولتی از حوصله بحث حاضر خارج است و بررسی مسائل مربوط به آن مستلزم مطالعات مستقل و مفصل دیگری است.

الف- افکار عمومی. - «افکار عمومی ضمیر باطنی یک ملت است. افکار عمومی این قدرت گمنام غالباً یک نیروی سیاسی است، نیروئی که در هیچ قانون اساسی پیش‌بینی نشده است.»^۱ توجه به افکار عمومی و این که افکار عمومی قدرتی است که

۱- سووی، آلفرد: افکار عمومی- ترجمه جمال شمیرانی- سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۳، ص ۱۰.

مسئولان امور باید در اخذ تصمیمات خود اهمیت آن را در نظر داشته باشند پدیده تازه‌ای است. اگر آثار قدما را مطالعه کنیم توجه به افکار عمومی و اهمیت آن استثنائی و نادر است و همه جا تکیه کلام در باره اهمیت قدرت بوده است. مثلاً منتسکیو در اثر معروف خود «روح القوانین»^۱ به قدرت از اهمیت افکار عمومی بحث کرده است و تقریباً در سراسر آثارش قدرت به مفهوم قدرت دولتی بکار رفته است و برای این که قدرت حاکم سوءاستفاده نکند راه حل تفکیک قوا را پیشنهاد می‌کند و جمله «قدرت، قدرت را متوقف می‌کند» او در این باره مشهور است. ولی بعد از کشف این نیرو و ارتباط آن با سطح آگاهی مردم - و آگاهی مردم از این که می‌توانند حاکم بر سرنوشت خود باشند و در جریان تاریخ و سیاست عامل مؤثر گردند - مسئولان امور و دولت‌ها ناچار شدند که به اهمیت این نیرو توجه کنند.

مطالعه خاطرات شخصیت‌های سیاسی یا فعالان احزاب و جمعیت‌های سیاسی وسیله ایست برای شناختن افکار ولی در هر حال این نحوه مطالعه امکان می‌دهد که از افکار چند نفر و یا گروه‌های کوچک اطلاع حاصل شود. مطالعه افکار عمومی به مفهوم علمی کلمه و با کمک وسایل فنی، پدیده تازه ایست که از حوالی سالهای ۱۹۳۰ توسعه می‌یابد. اولین بار در سال ۱۹۳۰ ژرژ گالوپ استاد روزنامه‌نگاری دانشگاه میسوری روش تحقیق در افکار عمومی را کشف می‌کند. تحقیق درباره افکار عمومی به وسیله نمونه برداری دقیق از گروه مورد نظر امکان دارد. مثلاً برای تهیه نمونه از ساکنین یک شهر یا منطقه و یا کشور باید از گروه‌های مختلف اجتماعی مورد مطالعه بر حسب جنس، سن، شغل، درآمد و... نمونه برداری شود. هر اندازه تعداد افراد نمونه مورد مطالعه زیادتر باشد، به همان نسبت نتایج مطالعه دقیق‌تر خواهد بود. پس از نمونه برداری از گروه‌های مختلف اجتماعی لازم است که برای شناختن افکار واقعی مردم در مسئله مورد تحقیق، پرسشنامه‌های خیلی دقیق تهیه شود. تهیه پرسشنامه‌ها ساده نیست، چون تجربه نشان داده است که افراد در مورد

۱ - منتسکیو، شارل لوئی دو سکندا : روح القوانین - ترجمه علی اکبر مهتدی - چاپ

پرسش‌هایی که از آنان می‌شود مخصوصاً در مورد سئوالات سیاسی، تمایل دارند که جوابهای غیر واقع دهند و محقق را گمراه کنند. برای تحصیل جوابهای واقعی یا کم‌غلط‌تر پرسشنامه‌ها باید به وسیله متخصصان امر تنظیم شود. از مثالهای معروف سنجش افکار عمومی، پیش‌گوئی «مؤسسه گالوپ» در سال ۱۹۳۶ در مورد پیروزی روزولت در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا بود و به اندازه‌ای این پیش‌گوئی به دقت به وقوع پیوست که روزولت از آن شکفت زده شده بود و بعدها در زمان ریاست‌جمهوری‌اش بارها از این طریقه برای شناختن افکار عمومی استفاده کرد.

تا قبل از سال ۱۹۳۶، افکار عمومی را از خلال مطبوعات و انتخابات عمومی مطالعه می‌کردند. خوانندگان مطبوعات عده معین و محدودی‌اند و همیشه عده کم‌و بیش زیادی با مطبوعات سروکار ندارند و این نوع تحقیق در بهترین شرایط راهی است برای شناختن افکار خوانندگان فلان روزنامه یا نشریه. این نکته را هم باید به خاطر داشته باشیم که مطبوعات اغلب اوقات می‌کوشند که مقبول طبع عموم واقع شوند و یا در بعضی موارد سعی می‌کنند که نحوه استنباط و بینش خوانندگان را هدایت کنند. همچنین ممکن است به نام افکار عمومی، مطبوعات نظرات گروه‌های ذینفع و یا مقامات رسمی را منعکس کنند که در این صورت، هدف این اقدام، اقدام تبلیغاتی است. مطبوعات ممکن است به وسیله قدرتهای مالی داخلی و یا خارجی خریده شده باشند و وسیله تبلیغات و اعمال نفوذ آنها گردند. با این وصف اگر مطالعه محتوی مطبوعات به طور جدی باشد و مطبوعات آزاد باشند، از خلال مطبوعات می‌توان به جریانات فکری مختلف در مملکت پی برد. ولی از این اطلاعات نمی‌توان به قدرت واقعی این افکار پی برد و تناسب قوای دارندگان این عقاید را کشف کرد.

از ۱۹۳۶ به بعد، سنجش مستقیم افکار عمومی به وسیله پرسشنامه، وسیله ذی‌قیمتی در اختیار علم سیاست گذاشته است. سنجش افکار عمومی اجازه می‌دهد که عقاید و نظرات زودگذر را از عقاید و اعتقادات نسبتاً ثابت و ریشه‌دار تفکیک

کرد همچنین به وسیله افکار عمومی می‌توان به شدت و ضعف افکار و میزان وسعت و دامنه آن پی‌برد.

آنچه مسلم است امروز در تمام کشورها افکار عمومی یک قدرت واقعی است و اهمیت آن بستگی به رشد سیاسی ملت دارد، دولت و مسئولان اداره مملکت حتی در نظامهای سیاسی استبدادی ناچارند که به آن توجه کنند. در بعضی از موارد افکار عمومی به اندازه‌ای مهم و قوی است که رهبران و مسئولان اداره مملکت جز پیروی از آن افکار چاره‌ای ندارند. ولی افکار عمومی واقعی و ریشه‌دار و وسیع را نباید با بعضی از جریانات فکری زودگذر اشتباه کنیم. ناسیونالیسم مسلماً از افکار عمومی ریشه‌دار و مهم عصر ما است و ذیلاً آنرا به‌عنوان یکی از صور بسیار مهم افکار عمومی مطالعه می‌کنیم.

ب- ناسیونالیسم و ویژه‌گیهای ملی. - اهمیت و نقش افکار عمومی را می‌توانیم با مطالعه ناسیونالیسم روشن‌سازیم چون ناسیونالیسم یکی از بهترین تظاهر و تجلیات افکار عمومی است و ریشه‌های آن در اعماق اجتماع است و یا لاقط توده‌های وسیعی را دربر می‌گیرد. ناسیونالیسم میهن‌پرستی ساده و یا وطن‌دوستی افراطی نیست، ناسیونالیسم با عشق به افراد و اشیاء فرق دارد. برای این که ناسیونالیسم به مفهوم تعلق به یک اجتماع بزرگ که مافوق اجتماع خانوادگی، دوستان، محله، شهر و ولایت است، به وجود آید به زمان نسبتاً طولانی نیاز است. ولی وقتی که ناسیونالیسم تشکیل شد و شکل یافت، همبستگی بین اعضاء این اجتماع تقویت می‌شود. حوادث و اتفاقات سیاسی که منشاء آنها گاهی خارج از کشور است، آگاهی به همبستگی بین اعضاء را بیشتر می‌کند. آگاهی به همبستگی بین اعضاء اجتماع، علاقه به هم‌زیستی بین اعضاء را بالا می‌برد. مبارزه برای تحقق وحدت ملی جنگهای استقلال طلبانه و دعای سرزی و مربوط به خاک و قلمرو از نتایج مسلم ناسیونالیسم و آگاهی به همبستگی بین اعضاء یک اجتماع است. تجزیه امپراطوری اطریش - هنگری، امپراطوری

عثمانی و همه جنگهای ضد استعماری از مثالهای مربوط به رشد ناسیونالیسم است . ناسیونالیسم یا این آگاهی به همبستگی اعضاء یک اجتماع ممکن است جنبه های افراط آمیز داشته باشد . این عشق و احترام زیاده از حد یک ملت در مورد امتیازات و اعتبارات خود ، معمولاً به کم ارزش کردن و کوچک کردن امتیازات و ارزش های ملت های دیگر منتهی شود . ناسیونالیسم در این حد افراط آمیز گاهی با نژاد پرستی و برتری نژادی ممزوج می شود و ناسیونالیسمی که بر برتری نژادی پایه گذاری شده است داعیه دارد که تمام افرادی که متعلق به یک نژادند و در سرزمین های مختلف زندگی می کنند تابع دولت و نظام سیاسی واحد گردند . جنبش نازیسم (ناسیونال سوسیالیسم) یکی از مثالهای بارز اعتقاد به برتری نژادی یک ملت است .^۱

در مورد عناصر متشکله ملت دو نظریه وجود دارد : عده ای اشتراک سرزمین فرهنگ و نژاد را برای تشکیل ملت کافی می دانند . این نظریه که به نظریه غیر ارادی ملت مشهور است بیشتر به وسیله متفکران آلمانی دفاع شده است این نظریه را از آن لحاظ غیر ارادی می گویند که عواملی مثل زبان و یا محل تولد انتخابی نیست و به اراده افراد تحمیل می شود . به این نظریه انتقادات زیادی وارد کرده اند مثلاً در سوئیس به سه زبان فرانسه ، آلمانی و ایتالیائی سخن می گویند و این افتراق زبان موجب تفرقه این ملت نشده است و احساس همبستگی بین تمام افراد ملت سوئیس قوی است و یا برعکس اشتراک زبان بین ملت فرانسه و بلژیک موجب وحدت آنها نگردیده است . در مقابل نظریه غیر ارادی ملت ، نظریه ارادی ملت قرارداد که به مکتب فرانسوی مشهور است ، چون بیشتر متفکران فرانسوی از این نظریه دفاع کرده اند . بر اساس این نظریه تمایل به همزیستی بین یک گروه انسانی عامل اصلی متشکله ملت است و این تمایل و احساس محصول زمان نسبتاً طولانی است

۱ - شایرر ، ویلیام : ظهور و سقوط آدلف هیتلر - ترجمه کاوه دهگان ، تهران سازمان

که اشتراك فرهنگ و خاك مسلماً به تكوين آن كمك مى كند و درطول زمان فرد آگاهی پیدامی كند كه به اجتماع بزرگی تعلق دارد و این اراده دروی ایجاد می شود كه از منافع اجتماعی كه به آن تعلق دارد ، دفاع كند . به عنوان مثال ، چگونگی رشد احساسات ملی را در کشورهای جدید الاستقلال و مستعمره سابق بیان می كنیم .

استعمار کشورهای غیر صنعتی وسیله کشورهای صنعتی اروپایی در قرن ۹ و ۱۰ پدیده ایست جهانی چنانكه در پایان قرن ۹ و ۱۰ میلادی تنها يك کشور مستقل در آفریقا و سه کشور مستقل در آسیا وجود دارد و کشورهای آمریکای لاتین كه به ظاهر مستقل اند زیر سلطه قدرتهای اروپائی و آمریکای شمالی قرار دارند . بحث درباره چگونگی مستعمره شدن این کشورها از حوصله مطالعه حاضر خارج است^۱ آنچه مسلم است استعمار از رشد طبیعی این کشورها و از صنعتی شدن آن جلوگیری کرده است و زمان نسبتاً طولانی لازم شد كه کشورهای مستعمره به قدرت یا موجودیت خود پی ببرند و احساسات ملی در آنها بیدار شود و به عنوان يك ملت خواستار حقوق غضب شده خود گردند . باید به خاطر داشته باشیم كه کشورهای مستعمره هرگز سلطه استعمار را نپذیرفته بودند و در تمام دوره استعماری به اشكال مختلف با استعمارگر مبارزه می كردند ولی از ابتدای قرن بیستم بعضی از عوامل جهانی به طور مهمی در بیداری ناسیونالیسم کشورهای مستعمره مؤثر بود و مبارزات استقلال طلبانه این کشورها را تشدید كرد . این عوامل به طور خلاصه به شرح ذیل است :

۱ - شكست روس از ژاپون در سال ۱۹۰۵ كه شكست يك قدرت استعماری

- ۱ - برای اطلاع از تاریخ استعمار و تحولات آن می توان به منابع ذیل رجوع كرد:
الف ابوالحمد، عبدالحمید: تحولات سیاستهای استعماری- پلی کبی درس فوق لیسانس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ، ۴۹ - ۱۳۴۸ .
- ب - بهار ، مهدی : میراث خوار استعمار - تهران [بی ن] ، ۱۳۴۴ .
- ج - رهنما ، مجید : مسائل کشورهای آسیائی و آفریقائی - مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵ .
- د - معی ، آبر : چهره استعمارگر ، چهره استعمارزده - ترجمه هما ناطق ، تهران انتشارات خوارزمی ، ۱۳۴۹ .

اروپائی از یک کشور آسیائی بود، همه کشورهای مستعمره مخصوصاً کشورهای آسیائی را به خود امیدوار ساخت و به افسانه شکست ناپذیری استعمار ضربه مهلکی وارد ساخت.

۲ - جنگ جهانی اول که در واقع جنگ بین کشورهای سرمایه داری اروپائی بود، موجب تضعیف آنها گردید و تبلیغات شدیدی که طرفین متخاصمه علیه هم می کردند موجب آگاهی بیشتر کشورهای مستعمره گردید.

۳ - انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، قدرت تزاری را واژگون ساخت. دولت جدید سیاست خود را ضد استعماری و کمک به کشورهای مستعمره اعلام می کند و این عامل جدید در تقویت ناسیونالیسم و روحیه استقلال طلبانه مردم کشورهای مستعمره مؤثر بود.

۴ - انتشار ۱ اصل ویلسون رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۱۹، مردم کشورهای مستعمره را به کسب استقلال امیدوار می سازد و ناسیونالیسم آنان را تقویت می کند.

۵ - جنگ جهانی دوم کشورهای استعمارگر را بیشتر تضعیف می کند و موجب رشد بیشتر بلوک سوسیالیست می گردد که در نتیجه امیدهای تازه ایست برای ناسیونالیسم کشورهای مستعمره.

۶ - جنگ سرد بین دو بلوک که از سال ۱۹۴۷ شروع می شود و تا سال ۱۹۵۶، ادامه دارد عامل دیگر بیداری مردم کشورهای مستعمره و تقویت ناسیونالیسم آنان است. چون هریک از دو بلوک برای جلب حواریون و طرفدار در عرصه بین المللی، به نقاط ضعف سیاست دیگری حمله می کند و با علنی کردن این نقاط ضعف، هوشیاری مردم کشورهای مستعمره بالا می رود.

۷ - پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ در تمام کشورهای عقب مانده و مستعمره به عنوان انقلاب یک کشور عقب مانده و مستعمره با شادی استقبال می شود و این قدرت جدید می کوشد که مستقل از دو بلوک دیگر نقش مؤثری بین مردم کشورهای عقب مانده داشته باشد و مشوق ناسیونالیسم این کشورها است.

۸- نقش برگزیدگان و روشنفکران کشورهای مستعمره در تقویت ناسیونالیسم و آگاهی مردم میهن خود قابل توجه بوده است. اغلب این روشنفکران در کشورهای غربی تحصیل کرده بودند و بعد از بازگشت به میهن های خود از عقب ماندگی کشورهای خویش با مقایسه با غرب رنج می بردند و زود متوجه شدند که علت اصلی این عقب ماندگی حضور استعمارگر است و با وجودی که از لحاظ تعداد مهم نبودند، نقش آنان در تقویت ناسیونالیسم قابل ملاحظه بوده است.

۹- جنگهای استقلال طلبانه و ضد استعماری که بعد از پایان جنگ جهانی دوم در بعضی از مستعمرات شروع شده بود، موجب تقویت افکار ناسیونالیستی در سایر مستعمرات گردیده و عامل اصلی برای کسب استقلال این کشورها بوده است.

۱۰- اقدامات مشترک و جمعی کشورهای جدیدالاستقلال به منظور پیدا کردن راه‌های مشترک و مؤثر برای مبارزه با عقب ماندگی و اشکال جدید استعمار در توسعه ناسیونالیسم کشورهای در حال توسعه مفید بوده است. از مهم ترین این اقدامات جمعی کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۴ بوده است.

عوامل یادشده در ایجاد ناسیونالیسم کشورهای مستعمره و جدیدالاستقلال نقش مؤثری داشته اند. ولی پس از پیدایی ناسیونالیسم، ناسیونالیسم تبدیل به نیرویی گردیده است که مستقل از اراده افراد است و رهبران سیاسی ناچار شدند که تصمیم های سیاسی خود را منطبق بر افکار عمومی و خواسته های ناسیونالیستی مردم کنند چون هرگونه جهت گیری در خلاف افکار عمومی منجر به شکست می شد.

ج- احزاب و گروههای ذینفوذ. - احزاب و گروههای ذینفوذ به سازمانهای مشکلی گفته می شود که در چهارچوب ملی فعالیت می کنند و هدف اصلی آنها اعمال نفوذ بر روی دولت است. با این که به مفهوم وسیع کلمه احزاب سیاسی هم از انواع گروههای ذینفوذ است ولی با گروههای ذینفوذ به مفهوم اخص کلمه اختلاف دارد. احزاب سیاسی به گروههایی گفته می شود که در پاره ای از جوامع و در مرحله ای

از رشد و تکامل آن جوامع به وجود آمده‌اند ولی گروه‌های ذینفوذ در تمام طول تاریخ بشری و در همه نظام‌های سیاسی وجود داشته‌اند. درباره احزاب موريس دوورژه می‌نویسد: « احزاب ترجمان نیروهای اجتماعی هستند و ممکن نیست در اثر یک تصمیم قانونی ساده به وجود بیایند ». هدف اصلی احزاب سیاسی بدست آوردن قدرت دولتی و یا سهیم شدن در قدرت دولتی است و هدف‌های دیگر، مثل هدف‌های اقتصادی و مرام و مسلکی برای احزاب سیاسی در مراتب کم اهمیت‌تری قرار دارند. ولی گروه‌های ذینفوذ به طور غیرمستقیم در مبارزات سیاسی شرکت می‌کنند و هدف اصلی آنها بدست گرفتن دولت و قدرت سیاسی مملکتی نیست، بلکه از خارج بر روی آن فشار وارد می‌کنند تا امتیازات مادی و یا امتیازات دیگر تحصیل کنند.

در اینجا مسلماً مقدر نیست که از دلایل ورود افراد در احزاب، ترکیب احزاب، مرام و مسلک احزاب برنامه‌های احزاب و نحوه تعیین دستگاه رهبری احزاب و یک‌ک‌عه مسائل مهم دیگر راجع به احزاب بحث کنیم. ولی گروه‌های سیاسی به طور اعم و احزاب سیاسی به طور اخص از اجتماع افراد به منظور تحقق هدف‌های سیاسی تشکیل شده‌اند. قدرت احزاب سیاسی به عوامل گوناگونی بستگی دارد که تعداد افراد از مهمترین عامل قدرت احزاب سیاسی محسوب می‌شود. یک حزب سیاسی وقتی می‌تواند در عرصه سیاست مؤثر باشد که بین اعضاء و رهبران تجانس وجود داشته باشد. بین تعداد اعضاء و تجانس معمولاً رابطه معکوس وجود دارد، به همان نسبت که تعداد اعضاء یک حزب زیاد می‌شود به همان نسبت ممکن است از تجانس و یکپارچگی حزب کاسته شود و در نتیجه امکان عمل حزب تنزل کند. بر رغم این مشکلات، افرادی که عضویت یک حزب و یا گروه سیاسی را پذیرفته‌اند، تا وقتی که در داخل حزب‌اند همچو آنها و اصول حاکم بر گروه و هدف‌های آنرا کم و بیش قبول دارند و از تعالیم حزب پیروی می‌کنند و حزب به عنوان یک واقعیت و شخصیت مستقل از شخصیت فرد فرد اعضاء معرف منافع تمام اعضاء است. وقتی که احزاب و گروه‌های

سیاسی قدرت دولتی را بدست می‌گیرند و یا در اجرای قدرت دولتی شرکت می‌کنند، رهبران آنها ناچارند که به نام حزب و گروه سخن بگویند و خواستهای اعضای حزب را اجرا کنند. به عبارت دیگر رهبران منتخب اعضا اند و باید به افکار عمومی انتخاب‌کنندگان خود و تمایلات آنان احترام بگذارند، نتیجه این که افرادی که به عنوان رهبر و نماینده احزاب و گروههای سیاسی در عرصه سیاست فعالیت می‌کنند نفوذ و اعتبار آنان تا حدی است که مجری اراده اکثریت اعضا گروه خود باشند.

مطالعه چگونگی تأثیر احزاب سیاسی و گروههای ذینفوذ بر روی افکار عمومی از مطالعه درباره تشکیلات آنها مهمتر است. گروههای ذینفوذ برای این که بتوانند با قاطعیت بیشتر بر روی دولت تأثیر بگذارند احتیاج به پشتیبانی افکار عمومی دارند و هر اندازه این حمایت بیشتر باشد به همان نسبت امکان تأثیر گروهها بر روی دولت بیشتر خواهد بود و برای تحقق این هدفها با تمام وسایلی که در اختیار دارند می‌کوشند افکار عمومی را تحت تأثیر قرار دهند و آنرا با برنامه‌های خود موافق سازند. به این ترتیب بین احزاب سیاسی و گروههای ذینفوذ از طرفی و افکار عمومی از طرف دیگر پیوندی برقرار می‌شود که گسستن آن به ضرر احزاب سیاسی و گروههای ذینفوذ است به بیان دیگر احزاب سیاسی و گروههای ذینفوذ زندانی افکار عمومی اند که در رشد آن مؤثر بوده اند و در موقع تنظیم برنامه‌ها و اجرای آن نمی‌توانند از فشار افکار عمومی برکنار بمانند و آنرا نادیده انگارند.

بخش دوم - اهمیت افراد در عرصه سیاست

پس از این مطالعه اجمالی درباره نیروهای عمیق مؤثر در سیاست لازم است که به اهمیت افراد و یا «نقش شخصیت» در عرصه سیاست اشاره کنیم. پهنه این مطالعه بسیار وسیع است. اولین سئوالی که به ذهن می‌رسد دانستن این نکته است که آیا شخصیت‌های سیاسی عامل مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در عرصه سیاست اند و یا این که عامل ساده‌ای اند بین مبر عمیق و جریانات اجتناب ناپذیر تاریخی؟ اگر فرضیه اخیر را بپذیریم و اهمیت شخصیت سیاسی را انکار کنیم، لزوماً به این نتیجه می‌رسیم که شخصیت‌های سیاسی به سادگی و به طور ارادی قابل تبدیل اند به این دلیل که

این شخصیت‌ها محصول محیط و زمان خوداند و نه برعکس. حاصل دیگر این فرضیه این است که شخصیت سیاسی به خودی خود ارزشمند نیستند و نوشتن شرح حال آنان کوشش بی‌فایده‌ای است. از این فرضیه بیشتر مارکسیست‌ها و طرفداران آنان دفاع می‌کنند. ولی اینان در عمل چندان به این فرضیه وفادار نمانده‌اند و شرح حال‌های متعددی از مارکس، انگلس، لنین و استالین نوشته‌اند و در دوره زمامداری استالین در شوروی شرح حال‌های بیشماری به این شخصیت اختصاص داده شده است و درباره سایر شخصیت‌های سیاسی خیلی کم نوشته‌اند. نباید از نظر دور بداریم که مارکسیست‌ها بکلی منکر اهمیت شخصیت در زندگی اجتماعی و سیاسی نیستند و به عوامل ملی، فرهنگی، مذهبی و قومی اعتقاد دارند و برای افراد با توجه به عوامل یادشده اهمیت قایل‌اند ولی چون عقیده دارند که تاریخ در هر حال دارای جهت است، اهمیت افراد را تنها در جهت حوادث تاریخی و سیاسی مؤثر می‌دانند و منکر اهمیت افراد در خلاف جهت تاریخ‌اند. ولی اشکال اصلی این فرضیه این است که نمی‌دانیم که آیا تاریخ واقعاً دارای یک جهت است و یا چندین جهت؟ در مقابل این نظریه عده‌ای عقیده دارند که مرکز ثقل حوادث تاریخی، سیاسی و اجتماعی، افرادند و بدون وجود یک شخصیت اجتماعی و سیاسی سهم بسیاری از تحولات اجتماعی، سیاسی، هنری اقتصادی و... روی نمی‌داده است، و برای اثبات این نظریه دلایلی عرضه می‌دارند. دلیل کاسلاً قابل توجه بین این دلایل این است که اگر اراده و تمایلات توده‌های مردم یا به عبارت دیگر اراده عمومی منشاء حوادث و تحولات سیاسی و اجتماعی است، این اراده عمومی مبهم و نامشخص است. تنها فرد می‌تواند که به این اراده شکل بدهد و آنرا به صورت قالب‌های مشخصی درآورد و برحسب افراد تعیین و تصویر اراده مردم متفاوت خواهد بود. مثلاً روزولت رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۴۱ حس کرده بود که اکثریت مردم آمریکا مایل‌اند که کمک

بیشتری به انگلستان بشود و این شخص روزولت بود که نحوه اجرای این تمایل ، یعنی اعطاء کمک را در قالب خاصی ریخت^۱ .

میزان اهمیت افراد در عرصه سیاست و تحولات اجتماعی هر چه باشد ، چون هر شخصیت سیاسی و اجتماعی دارای خصایص ویژه به خود است که عیناً در فرد دیگری وجود ندارد ، لذا دو فرد دوسره کاملاً مشابه نیستند که تعویض آنان منشاء هیچ گونه تغییراتی نباشد و جایگزین افراد دارای نتایجی است ، لذا شخصیت سیاسی قابل توجه و مطالعه است . در مورد چگونگی و دلایل اهمیت افراد و شخصیت ها در عرصه سیاست و اجتماع ، فرضیه ها و نظریه های متعددی وجود دارند که بین آنان به دو نظریه که مشهورتر از سایر نظریه ها هستند اشاره می کنیم .

الف- نظریه گروه برگزیده. - این اعتقاد که شخصیت های مهم تاریخ را می سازند و منشاء تحولات سیاسی و اجتماعی اند ، اعتقاد تازه ای نیست . ولی با این که این اعتقاد در گذشته وسیع تر و ریشه دارتر از زمان حاضر بود ، کمتر به صورت تفکر علمی و منظم تبیین شده بوده است . مثلاً در این باره فراوان اند ، تمام داستانهای حماسی و قهرمانی ، اعم از محلی ، ملی و مذهبی ، محتوی فکر ستایش آمیزی است از قهرمانان و تحسین کارهای آنان اغلب نویسندگان و متفکران ایران خیلی به نقش قهرمانان در تاریخ و زندگی اجتماعی اهمیت داده اند : تمام « تاریخ مشروطه » کسروی شرح حال قهرمانان است و مردم ساده به دنبال قهرمانان وارد میدان مبارزه می شوند . اعتقاد کسروی نسبت به رسالت تاریخی قهرمانان ریشه دار و عمیق است و در اثر خود « در راه سیاست » از این نظر دفاع می کند و از نادرشاه و امیر کبیر به عنوان دو شخصیت بزرگ تاریخی سیمصدسال اخیر اسم می برد . صادق هدایت نویسنده سیاسی و متعهد به معنای خاص این کلمه نیست ولی در بعضی نوشته هایش معتقد به اهمیت تاریخی قهرمانان است . « مازیار » و « آخرین لبخند » بین آثار او نمونه ای از این

۱ - ر.ش به : چرچیل ، وینستون : خاطرات جنگ ، جلد سوم ، آمریکا در جنگ -

ترجمه تورج فرازبند ، تهران ، نیل ۱۳۳۵ .

طرزفکر است. فریدون آدمیت بانوشتن شرح حال امیرکبیر، طالب اوف، میرزا آقاخان کرمانی و آخوندزاده از قهرمانان و اهمیت آنان تحسین می کند.

جلال آل احمد شاید از اولین نویسندگانی باشد که در ایران درباره اثر برگزیدگان اندیشیده باشد^۱ ولی در هر حال این نوع تفکرات در ایران کم است^۲، مطالعه و تعمق منظم درباره اهمیت برگزیدگان از نیمه اول قرن بیستم در اروپا شروع شده است و عده‌ای از اندیشمندان مشهور در این خصوص اظهار نظر کرده‌اند که بین آنان چند چهره را انتخاب کرده‌ایم.

۱- ویلفرد پارتو^۳ و نظریه «گروه برگزیده» - پارتو اقتصاددان ایتالیایی از گروه برگزیده یا نخبگان تعریف دقیقی نمی کند تنها مفهوم وسیعی از آن ارائه می دهد. پارتو به هر فردی در رشته‌های مختلف اجتماعی نمره‌ای می دهد که معرف موفقیت آن فرد در آن رشته از فعالیت است. مثلاً اگر نمره بیست نشانه موفقیت کامل باشد نمره یک نشانه شکست کامل فرد در فعالیت شغلی مربوط است. به این ترتیب تمام پزشکان، وکلای دادگستری، بازرگانان، فعالان سیاسی و... که نمره بیست می گیرند برگزیدگان حرفه مربوطاند و آنان که نمره کمتری دارند در شماره توده‌های عادی قرار می گیرند. مجموع این برگزیدگان در جامعه معین گروه برگزیده آن جامعه را تشکیل می دهد.

پارتو که مخالف نظریه طبقات اجتماعی مارکسیست‌ها است نظریه گروه برگزیده را در مقابل آن قرار می دهد و به نظر وی تقسیم جوامع به طبقات متضاد غیر علمی است

۱- ر. ش به مقاله جلال آل احمد تحت عنوان «روشنفکران» در مجله جهان‌نو» شماره

همچنین ر- ش به مقاله داریوش آشوری «روشنفکران و فرهنگ در مجله «جهان‌نو» شماره ۲۲ سال ۱۳۴۶.

۲- از آثار خوبی که در این زمینه وجود دارد «شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳

۱۴» تألیف مهدی بامداد است. تهران انتشارات زوار ۱۳۴۷.

۳- Vilfredo Pareto (۱۸۴۸ - ۱۹۲۳).

و اختلاف و تضاد اصلی بین توده مردم و نخبگان است. در عقیده پارتو گروه گزیده که همیشه یک اقلیت کوچکی است معرف خصایص و خلیقات آن اجتماعی است که در آن پرورش یافته است. این گروه گزیده نه کاملاً «باز» است و نه کاملاً «بسته». در مواردی که گروه حاکم فاقد قدرت کافی است و مبانی قدرتش از طرف توده های مردم مورد تردید و اعتراض قرار گرفته است، برای ادامه قدرت به حیلہ گری و تزویر دست می آویزد و سرشناسان توده مردم را به میان خود دعوت می کند تا با استفاده از اعتبار آنان به حاکمیت خود ادامه دهد. از این لحاظ این گروه گزیده، گروه باز است ولی این گروه ذاتاً گروه بسته است چون تا مجبور به تسلیم نشود حاضر به تقسیم قدرت با گروهها و افراد جدید نیست و در هر حال دعوت سرشناسان و گزیدگان توده ها در دستگاه قدرت حاکم به نظر پارتو بهترین وسیله ایست برای جلوگیری از انقلابات و تحولات شدید اجتماعی.

پارتو گروه برگزیده بورژوازی اوایل قرن بیستم ایتالیا را با رویاه مقایسه می کند و متأسف است که این گروه به علت نداشتن صفت و خصایص شیر، برای ادامه قدرت به دسپنسه ها و حیلہ های رویاه صفتانه متوسل می شود و این امر را از نشانه های مسلم انحطاط گروه برگزیده در همه جا می داند. این تمایل و علاقه به قدرت طلبی گرایش او را به سوی فاشیسم توجیه می کند و در یکی از مقالاتش می نویسد که فاشیسم قادر است ایتالیا را از تمام مشکلات و بدبختی هایش نجات دهد.

۲- گایتانو موسکا و نظر به طبقه حاکم - به عقیده موسکا سیاست شناس ایتالیائی،

در تمام جوامع بشری اعم از کوچک و بزرگ، صنعتی و یا غیر صنعتی دو طبقه مهم وجود دارد: طبقه حکومت کننده و طبقه حکومت شونده. موسکا تأکید می کند قدرت سیاسی نه در دست یک نفر متمرکز است و نه در اختیار همه شهروندان بلکه عده

معدودی این قدرت را قبضه کرده‌اند و به عقیده وی هر اندازه اجتماع سیاسی بزرگتر باشد به همان نسبت طبقه حکومت‌کننده کوچکتر و این طبقه محدودتر است. این طبقه حاکم مثل گروه برگزیده ممکن است «باز» و یا «بسته» باشد به این ترتیب هر رژیم سیاسی مستقل از این تقسیم‌بندی اصلی که عبارت از تقسیم بین حکومت‌کننده و حکومت‌شونده است، برحسب باز و بسته بودن طبقه حاکم، رژیم سیاسی ممکن است استبدادی و یا دموکراتیک باشد ولی با این وصف در چنین رژیمی هم فاصله بین طبقه حاکم و حکومت‌شوندگان وجود دارد و اختلاف عمیق است.

موسکا از مخالفین جدی رژیم دموکراسی است و به‌طور شدید از آن انتقاد می‌کند ولی طرفدار نوعی دموکراسی و آزاد منشی است.

در مجموع تفاوت عمیق بین نظریه گروه برگزیده پارتو و نظریه طبقه حاکم موسکا وجود ندارد و هر دوی آنان به نوعی از تفوق ذاتی بین افراد در جامعه معترف‌اند و اختلاف بین افراد را معلول روابط و شرایط اجتماعی نمی‌دانند و به قهرمان و ابر مرد اعتقاد دارند. اگر بیادآوریم که این نظریه‌ها در ایتالیا غیر صنعتی و نیمه فئودال آخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم پیدا شده است بیشتر دلایل پیدایی این نظریه‌ها را می‌فهمیم. ایتالیا تا اواخر قرن نوزده هنوز یک جامعه فئودال و غیرصنعتی است و شرکت مردم در زندگی سیاسی ضعیف است و قدرت اشراف قدیمی و فئودال‌ها خیلی ریشه‌دار است و عقاید مربوط به اهمیت افراد گزیده و ابر مرد در واقع احیاء سنت‌ها و روابط اجتماعی جامعه فئودال و جوامع مبتنی بر سلسله مراتب شدید اجتماعی است.^۱

۱ - برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر از عقاید و نظریه‌های پارتو و موسکا ر. ش به مقاله ت. ب با نامور تحت عنوان « مفهوم گروه‌گزیده » ترجمه اسماعیل نوری علاء « نامه علوم اجتماعی » شماره ۱ ص ۴۵ : ۳۵ و همچنین ر. ش : Jean Touchard, histoire des idées politiques Themis 1959. T2. P 817-821.

۳ - ماکس وبر^۱ و نظریه پیشوائی - به نظر ماکس وبر پدیده بوروکراسی^۲ مهمترین پدیده جوامع جدید است و در تمام جوامع صنعتی اعم از کشورهای صنعتی سرمایه داری و یاسوسیالیستی این پدیده وجود دارد. در جوامع امروز مسئله اساسی، انتخاب بین رژیم سرمایه داری و یا رژیم سوسیالیستی نیست بلکه تنظیم روابط بوروکراسی است با دموکراسی. به عقیده ماکس وبر مسئله مهم در جوامع جدید مسئله مبارزه طبقات نیست بلکه مسئله بوروکراسی مهمتر از مسئله مبارزه طبقات است و بدون توجه به این پدیده حل مشکلات اجتماعی ممکن نیست.

به عقیده ماکس وبر توسعه بوروکراسی و ماشینی شدن زندگی اجتماعی موجب از بین رفتن و تحلیل فرد در انبوه مردم می شود و ماکس وبر از محوشدن و کم اهمیتیت فرد در روابط اجتماعی متأسف است و نظریه او درباره پیشوا یا فروهر در واقع اعتراض و عکس العملی است در برابر واقعیت محوشدن فرد در روابط اجتماعی امروز. به عقیده ماکس وبر در جوامع امروز تنها پیشوای با فره^۳ می تواند روابط پدران معنوی و مرموز بین خود و انبوه مردم برقرار سازد، رابطه ای که در جوامع بوروکراسی و ماشینی امروز لازم است. ماکس وبر رهبران یا رؤسا را در جوامع امروزی به سه دسته تقسیم می کند: اول رهبران سنتی که قدرت آنان متکی به سوابق بسیار طولانی و اعتقادات ریشه دار توده های مردم است مثل رؤسای مذهبی و یا قومی، دوم رؤسای سازمانی، قدرت این رؤسا ناشی از اختیارات قانونی است که به وسیله قوانین و مقررات معین شده است و هر کس که در رأس این سازمانها قرار گیرد با توجه به اختیارات قانونی به صورت کم و بیش یکسانی ریاست می کند مثل وزیر. دسته سوم رهبران بافره اند که نفوذ و اعتبار آنان نه متکی بر سنت های کهن و ریشه دار است و نه ناشی از امتیازات سازمانی است بلکه این رهبران از نوعی قدرت و امتیازات خارج العاده

۱ - Max webr (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰).

۲ - Bureaucratie.

فره^۱ برخوردارند و با توجه به این برتری فوق العاده و شخصی قادراند که بر روی مردم تأثیر بگذارند و منشاء تحولات اجتماعی گردند، مثل رهبران انقلابی.

نقص اصلی نظریه رهبر با فره ماکس وبر این است که خصایص این رهبر به دقت توصیف نشده است و به بیانی دیگر رهبر کاریزماتیک ماکس وبر واجد خصایص انسانی نیست بلکه دارای سیمای اسرارآمیز و غیر انسانی است و نیروهای مرموز و خارج از اجتماع بشری الهام بخش و هادی چنین رهبری است و مسلماً این نظریه به همین علت نمی تواند به عنوان یک نظریه علمی تلقی شود. در زمان قدرت هیتلر در آلمان تمام دستگاه های تبلیغاتی آن زمان به هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیسم لقب پیشوای با فره داده بودند که از پشتیبانی فروغ ایزدی برخوردار بود. به این ترتیب در عمل ثابت شده است که این نظریه بیشتر مقبول طایع مستبدان و دیکتاتورهاست تا آزادمنشان^۲.

ب - نظریه خلق و خوی . - چنان که دیدیم نظریه گروه برگزیده برای پایه مبتنی است که در اجتماع افرادی وجود دارند که به دلایل مختلف (مشروع یا غیرمشروع منطقی یا غیرمنطقی) برجسته اند و در دستگاه های گوناگون اجتماع

۱- ماکس وبر اصطلاح رهبر کاریزماتیک را برای رهبرانی که از یک نبوغ خارق العاده برخوردارند بکار می برد و همان است که در اوستابه نام فریا فره بکار رفته است «فر فروغی است ایزدی بدل هر که بتابد از همگان برتری یابد از پرتو این فروغ است که شخص پیاداشاهی رسد شایسته تاج و تخت گردد آسایش گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزند باشد و نیز از روی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود». نقل از فرهنگ معین .

۲ - برای اطلاع بیشتر از عقاید و نظریه های ماکس ر. ش به مقاله احمد اشرف «جامعه شناسی سیاسی ماکس وبر» سخن دوره ۱۷ شماره ۱۰، دی ۱۳۴۶، ص ۱۰۱۷ - ۱۰۰۹ و شماره ۱۱ و ۱۲، فروردین ۱۳۴۶ ص ۱۰۸۸ - ۱۱۰۰. همچنین ر. ش به Touchard که مشخصات این کتاب قبلاً داده شده است.

مقامات رهبری را در دست دارند. مدافعان این نظریه برای توجیه موفقیت این رهبران یا گروه برگزیده به ارائه دلایل و عوامل کلی قناعت می‌کنند بدون این که بر روی علل مؤثر خاص انگشت بگذارند. نظریه خلق و خوی یا منش برعکس نظریه گروه برگزیده برعوامل خاص روانی تکیه می‌کند و با توجه به شدت و ضعف این عوامل در افراد، عکس‌العمل افراد در مقابل حوادث مختلف در زندگی اجتماعی متفاوت خواهد بود.

توجه به عوامل روانی جدید نیست و از خیلی قدیم متفکران به این امر توجه داشته‌اند چنان که بقراط اشخاص را برحسب مزاج به سودائی، صفرائی، دموی و بلغمی طبقه‌بندی می‌کند^۱. تحقیقات مربوط به روان‌شناسی امروز بسیار توسعه یافته و پیشرفت کرده‌است و به عقیده روان‌شناسان هرگز دو فرد از هر لحاظ یکسان نیستند حتی دو همشکم، لذا از اینجا نتیجه می‌گیرند برحسب این که افراد مختلف با خلق و خوی گوناگون رهبری و ریاست گروه‌های انسانی را در دست گیرند و مرجع تصمیم‌گیری باشند نتایج رهبری و تصمیمات یکسان نخواهد بود. به همین دلیل سیاست‌شناس به طبقه‌بندی سیاستمدار از لحاظ خلق و خوی علاقه‌مند است روان‌شناسان، روان‌کاوان، روان‌پزشکان، قیافه‌شناسان و زیست‌شناسان طبقه‌بندی‌های متعددی از خلق و خوی کرده‌اند مثلاً زیست‌شناسان و قیافه‌شناسان با توجه به مشخصات جسمانی (دستگاه عصبی، غدد، قیافه و...) افراد را در گروه‌های مختلف طبقه‌بندی کرده‌اند، مطالعات و تحقیقات دانشمندانی مثل کرچی، شلدن و آلپورت در این زمینه مشهورند^۲. ولی طبقه‌بندی روان‌شناسان مبتنی بر مشاهده مکرر رفتار افراد است. بین این طبقه‌بندی‌ها طبقه‌بندی یونگ که افراد را درونگرد و برونگرد تقسیم می‌کند

۱ - نقل از اصول روانشناس نرمان ل. مان. ترجمه محمودصناعی انتشارات شرکت

سهامی نشر اندیشه تهران ۱۳۴۶، ص ۱۰۱.

۲ - نرمان ل. ن: اصول روانشناسی، ص ۱۸۴ - ۱۰۲.

مشهور است^۱. هارولد لاسول سیاست‌شناس مشهور آمریکائی سعی کرده است که روش روان‌کاوی فروید را در سیاست را بکار بندد و با استفاده از این روش افراد را از نظر سیاسی به مدیر، انقلابی و صاحب نظریه تقسیم کرده است. بر طبق این تقسیم‌بندی سیاستمدار ممکن است واجد یکی از این خصایص یا هر سه آن باشد. مثلاً به موجب این تقسیم‌بندی لاسول مارکس را فقط صاحب نظریه می‌داند در حالی که لنین به نظر او در عین حال مدیر، انقلابی و صاحب نظریه است طبقه‌بندی‌های متعدد دیگری درباره افراد از لحاظ خلق و خوی وجود دارد ولی آیا می‌توان گفت که با قراردادن افراد در یکی از این طبقه‌بندی‌ها امور و حوادث سیاسی آسان‌تر توجیه و مفهوم می‌شوند؟ در مرحله فعلی از تکامل روان‌شناسی به نظر می‌رسد که باید از تسلیم شدن به بعضی طبقه‌بندی‌ها و اصول ظاهراً مسلم علمی پرهیز کنیم و به عرضه کردن بعضی فرضیات متکی بر تجربه اکتفا کنیم و سعی کنیم که این فرضیات همراه با مثال باشد^۲.

۱ - سیاستمدار صاحب نظریه و سیاستمدار فرصت طلب. اگر سیاستمدار صاحب نظریه است و معتقد به یک جهان بینی است با تمام قوا می‌کوشد که نظریه‌ها و بینش‌های خود را مندرج در عمل کند و به آنها جامه عمل بپوشاند.

لنین، استالین، هیتلر، دوگل، نکرومه و مائوتسه تونگ در شمار رؤسای دولت صاحب نظریه‌اند. صاحب نظریه بودن و داشتن رویه معتدل در عمل مابین نیستند مثلاً همه این رؤسای دولتها برای انطباق نظریه‌های خود با عمل نرزش‌هایی

۱- نرمان. ل. ن.: اصول روانشناسی، ص ۱۵۰.

۲ - در مورد تقسیم‌بندی خلق و خوی و بعضی از مثالها از فصل نهم کتاب ذیل

استفاده شده است.

RENOUVIN (Pierre), DUROSELLE (jean - Baptiste): Introduction à l, histoire des relations internationales. Paris, Armand Colin, 1965.

نشان می‌دادند و منتظر فرصت می‌ماندند، پیمان آلمان و شوروی منعقد در سال ۱۹۳۹ بین استالین و هیتلر نمونه‌ای از عقب‌نشینی‌های موقتی دو رئیس دولت صاحب-نظریه است.^۱

سیاستمدار ممکن است فرصت طلب باشد. سیاستمدار فرصت طلب چون برخلاف سیاستمدار صاحب نظریه مقید در قالب فکری خاصی نیست به راحتی می‌تواند که در موقعیت‌های مختلف از عقاید و نظریه‌های گوناگون و حتی متضاد دفاع کند. لویدجرج و چرچیل از سیاستمدارانی هستند که برای آنان هدف اصلی فعالیت سیاسی موفقیت در زندگی سیاسی است و جهان بینی‌ها تا آنجا مفیداند که به هدفهایشان کمک‌کنند یعنی همانطور که ماکیاول تعلیم می‌دهد.

۲ - سیاستمدار رزم‌جو و سیاستمدار مسالمت‌جو. - سیاستمدار و شخصیت سیاسی بدون این که صاحب نظریه باشد ممکن است رزم‌جو و سرسخت باشد. کلمانسو نخست‌وزیر فرانسه در زمان جنگ جهانی اول نمونه کامل یک سیاستمدار رزم‌جو است که در تمام طول جنگ می‌گفت: «من جنگ را ادامه می‌دهم.»^۲ امیر کبیر مسلماً نمونه دیگری از سیاستمدار مبارز است.^۳

سیاستمدار مسالمت‌جو برعکس سیاستمدار رزم‌جو، می‌کوشد که به دشمنی‌ها و اختلافات از راه گفت و شنود پایان دهد و تا آنجا که ممکن است در جستجوی راه‌های سازش است. اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد و گوناریارینگ میانجی صلح سازمان ملل متحد بین اعراب و اسرائیل را می‌توان از سیاستمداران صلح طلب و مسالمت‌جو بشمار آورد.

۱- فریدون آدبیت در کتاب «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «حسن بن محمد بزرگ امید» امام اسمعیلی را که در اوائل نیمه دوم قرن ششم هجری قمری می‌زیسته است از بردان سیاسی صاحب نظریه اسلامی اسم برده است که مبتکر پرستان نیزم اسلامی است (ص ۲۲۳-۲۲۱ کتاب مذکور).

۳- آدبیت، فریدون: امیر کبیر و ایران - انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۳۹.

۳ - سیاستمدار آرمان خواه و سیاستمدار فایده طلب - سیاستمدار آرمان خواه با صداقت و صمیمیت - تا آنجا که بتوان به کنه صمیمیت و صداقت اشخاص پی برد - رفتار و تصمیمات خود را به نام ارزشهایی که جنبه جهانی دارد توجیه می کند در حالی که سیاستمدار فایده طلب اغلب تصمیمات خود را متکی به «حکمت حکومت» و یا «مصالح عالیه مملکت» می کند.

سیاستمدار آرمان خواه منافع مملکت خود را جزئی از منافع تمام بشریت می داند و آن دو را یکی فرض می کند در حالی که سیاستمدار گروه دوم پنهان نمی کند که چندان به سرنوشت همه بشریت علاقمند نیست بلکه «حقوق» کشور او به هرق د دیگری مقدم است.

ویلسون رئیس جمهور آمریکا در زمان جنگ جهانی اول از نظر اغلب مورخان جنگ جهانی اول و کسانی که شرح حال این شخصیت سیاسی را نوشته اند یک سیاستمدار بشر دوست و آرمان خواه است. ویلسون در گرما گرم جنگ، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷ در یک سخنرانی که شهرت تاریخی یافته است « صلح بدون پیروزی » را پیشنهاد می کند. همچنین در کنفرانس صلح ورسای از کشورهای شکست خورده و از کشورهای مستعمره دفاع می کند و چهارده اصل او در کنگره صلح ورسای مشهور است^۱. ولی نباید فراموش کنیم که تمام سیاست بشر دوستانه ویلسون در جهت منافع کشورش بود. بیسمارک صدراعظم آلمان در سالهای ۱۸۶۲ تا ۱۸۹۰ در نقطه مقابل ویلسون قرارداد و سیاست او هیچ وقت جنبه جهانی نداشته است و همیشه به حفظ منافع ملی توجه کرده است. وحدت سلی آلمان در زمان صدارت بیسمارک صورت گرفته است و او در تحقق این وحدت نقش مؤثری داشت و حاضر بود که تمام

۱ - عزیزی، محسن: تاریخ دیپلماسی عمومی بعد از جنگ جهانی اول - دانشگاه تهران

بشریت را برای رسیدن به این هدف قربانی کند^۱.

۴- سیاستمدار متعصب و سیاستمدار مبتکر - متعصب را نباید با صاحب نظریه اشتباه کنیم، صاحب نظریه دارای قالب فکری است و حصول به هدفهائی مورد نظر اوست ولی در داخل این قالب فکری برای تحقق این هدفها آماده قبول هرگونه نرمش است و ممکن است که به هرگونه «فوت و فن» توسل جوید. سیاستمدار متعصب حاضر به قبول نرمش در عمل نیست و در مقابل پیش آمدهای غیرمنتظره حیران می ماند و فاقد ابتکار است. ولی سیاستمدار مبتکر در برابر حوادث غیر مترقبه سعی می کند که راه حل های جدیدی بیابد و بر مشکلات پیروز شود و به بیان دیگر سیاستمدار مبتکر خود را بدست تقدیر نمی سپارد.

نادرشاه از مردان سیاسی و سپاهی فوق العاده مبتکر است و ابتکارات او مخصوصاً در لشکر کشی به هندوستان در تاریخ نظامی جهان نامدار است^۲. فرانکلین روزلت^۳ رئیس جمهور آمریکا در زمان جنگ جهانی دوم از سیاستمداران مبتکر بنام قرن بیستم است و ابتکارات او برای مبارزه با بحران اقتصادی جهانی که در سال ۱۹۲۹ در آمریکا شروع شده بود مؤثر و مفید بود در حالی که هوور رئیس جمهور قبل از او موفق به حل این بحران نشده بود. هوور برخلاف روزلت مبتکر نبود و با این که مدیر خوبی بود در چهارچوب قوانین و مقررات زندانی شده بود و عده ای از مؤلفان رویه او را معلول تحصیلات و مطالعات حقوقی او می دانند.

مبتکر و متعصب را می توانیم از جهاتی با سیاستمدار حادثه جو و سیاستمدار

۱ - مصطفوی، سید محسن: سیاست خارجی بیسمارک - انتشارات محمدعلی علمی

تهران ۱۳۴۶.

۲ - کسروی، احمد: نادرشاه - انتشارات پرچم، تهران ۱۳۲۴.

۳ - هیکاک، لورنا: فرانکلین روزلت - ترجمه احمد جزایری، نیل اسیر کبیر تهران

محتاط مقایسه کنیم. سیاستمدار حادثه‌جو به استقبال خطر می‌رود ولی گاهی این خطرجویی حساب کرده نیست مانند دن کیشوت^۱ که بدون حساب و دوراندیشی خود را به آب و آتش می‌زد و به استقبال خطر می‌رفت. ولی اغلب این خطرجویی‌ها حساب شده‌است و مرد سیاسی با حساب و مطالعه دست به اقداماتی می‌زند که در عرف میاست به عملیات خطرناک تعبیر می‌شود. ناپلئون بوناپارت، بیسمارک، هیتلر را می‌توان در ردیف این نوع سیاستمداران به حساب آورد. سیاستمدار محتاط، سیاستمداری است که از تغییرات هراس دارد مردد و ترسو است مثل مظفرالدین شاه قاجار^۲.

۵- سیاستمدار انقلابی و سیاستمدار اصلاح طلب - از نظر سیاسی تعریف کلمه انقلاب ساده نیست و مفاهیمی که از آن وجود دارد گوناگون است. با این وصف اگر این کلمه را به مفهوم وسیع آن در نظر بگیریم. انقلابی به کسی گفته می‌شود که بانظم مستقر مخالف است و قوانین و مقررات حاکم را برحق و مشروع نمی‌داند و درصدد در هم شکستن نظام قانونی است و در صورت لزوم می‌خواهد نظام و حقانیت جدیدی جانشین نظام موجود کند. یک سیاستمدار ممکن است در جریان حوادث آگاهانه و به طور ارادی انقلابی شود ولی با مطالعه شرح حال شخصیت‌های انقلابی مشهور می‌توان نظرداد که به علت وجود طبع و خوی انقلابی، این شخصیت‌ها وسایل و راه‌حل‌های غیرقانونی را به وسایل و امکانات قانونی ترجیح می‌دهند و نبودن مجاری قانونی کافی برای شرکت دادن همه افراد در زندگی سیاسی و حل اختلافات سیاسی، یکی از دلایل مسلم انتخاب راه‌های انقلابی است. سیاستمدار اصلاح طلب برعکس سیاستمدار انقلابی تمام اقدامات و برنامه‌های خود را منطبق با قانون می‌کند به زبان دیگر سیاستمدار اصلاح طلب، سیاستمدار محافظه کاری است که با حفظ اصول

۱ - سروانسنس : دن کیشوت - ترجمه محمدقاضی، نیل تهران دوجلد ۱۳۳-۱۳۴۷.

۲ - شیخ الاسلامی، جواد : مظفرالدین شاه قاجار - مجله راهنمای کتاب، شماره

می‌خواهد در فروغ اصلاحات به عمل آورد. سیاستمدار اصلاح طلب و یا محافظه کار امروز ممکن است در گذشته انقلابی بوده باشد یعنی انقلابی دیروز پس از حصول هدفهائی و استقرار نظم و اصول جدید، آنها را لایتغیر فرض می‌کند و تنها در داخل این چهارچوب حاضر به اقدام است. آنا تول فرانس این نکته را به زیبایی در یکی از داستانهایش توصیف کرده است^۱.

بین سیاستمداران انقلابی بی‌شک تمام رهبران چین کمونیست را می‌توان اسم برد که علیه دولت چیانگ کای چک انقلاب کرده بودند، همچنین هنوز مهمترین رهبران دولت شوروی آنانی هستند که علیه دولت تزار انقلاب کرده بودند که در حال حاضر برای حفظ وضع موجود با تمام قوا می‌کوشند. اغلب سیاستمداران غربی، سیاستمداران اصلاح طلب و محافظه کارند، یعنی مبارزات و اختلافات آنان در چهارچوب قانونی و با قبول مشروعیت موجود صورت می‌گیرد مثل مبارزات حزب جمهوریخواه و دسکرات در ایالات متحده آمریکای شمالی و یا حزب محافظه کار و کارگر در انگلیس. حاصل بحث حاضر این است که فرد در اجتماع متولد می‌شود و مانند قطره بارانی است که در اقیانوس نازل شده باشد و این قطره به سرعت رنگ محیط به خود می‌گیرد و جزئی از کل می‌گردد ولی انسان موجود اندیشمند است و با توجه به این صفت اصلی، یک فرد انسانی در عین تأثیرپذیری از محیط بر محیط تأثیر می‌گذارد. ولی تمام اهمیت این مسئله دانستن تناسب بین تأثیرپذیری و تأثیرگذاری است. به بیان دیگر آیا شخصیت‌های مشهور و بزرگ تاریخ، آفریننده حوادث بزرگ تاریخی بوده‌اند و توانسته‌اند جهت تاریخ را تغییر دهند و یا این شخصیت‌ها جزئی از عواملی هستند از کل عوامل تعیین کننده مسیر تاریخ؟ بعضی از متفکران عقیده دارند که عامل شخصیت وقتی مؤثر است که در مسیر تاریخ باشد و فقط ممکن است

۱ - فرانس، آنا تول: عقاید ژرم کوانیار - ترجمه کاظم میرعمادی اصفهانی، مطبوعاتی

آنها کند یا سریع کند ولی به هیچ وجه نمی توان تصور کرد که عامل شخصیت بتواند جریانی را ازین و پایه تغییر دهد^۱ ولی به راحتی می توان این پاسخ را شنید که در یک مقیاس کلی، تندی یا کندی حرکت، نوعی تغییر مسیر است.

آنچه مسلم است اثبات این یا آن نظریه به طور مسلم و صددرصد اگر غیرممکن نباشد لااقل در شرایط فعلی پیشرفت علوم اجتماعی غیرممکن است. چگونه می توانیم به طور منجز در مورد حوادث تاریخی گذشته نظر دهیم که آن حوادث در هر حال و برغم بزرگی و یا خردی شخصیت افراد و رهبران به همان صورت اتفاق می افتاده است که اتفاق افتاده است. در مورد آینده با مشکل کمتری روبرو نیستیم در مورد آنچه که به وقوع پیوسته است نمی توان با قاطعیت پیش بینی کرد و شناختن عوامل موجود برای تعیین حوادث تاریخی و میاسی کافی نیست چون هر آن ممکن است عوامل ناشناخته وارد مسیر شود و موجب تغییر مسیر شود. بدون شک یک آری و یا یک نه بیشتر و یا کمتر در تغییر دادن مسیر حوادث کم تأثیر است ولی تعداد قابل ملاحظه آری و نه^۲ ممکن است موجب تغییر جهت مسیر گردد به بیان دیگر تغییرات کمی به تدریج موجب تغییرات کیفی می شود.

۱ - ر. ش به : گ. و. پلخاف : نقش شخصیت در تاریخ - ترجمه خلیل سلکی (بی ن) چاپ دوم تهران ۱۳۳۱.

۲ - برشت، برتولت : آنکه گفت : آری و آنکه گفت : نه - ترجمه مصطفی رحیمی انتشارات فرمند، تهران (۱۳۴۸).